

روزنامه فرهنگی-اجتماعی - اطلاع رسانی - صاحب امتیاز: شهرداری مشهد

مدیرمسئول: سیدمسعود موسوی مهر

سردبیر: سیدمسجد طلوع هاشمی

نشان: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵

دفتر مرکزی: ۱-۵ ۸۸۸۸ ۳۷۲-۵۱

نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴

روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲

شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۷۸۹

SHAHRARANEWS.IR

۲شنبه

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

سایت شهرآرانیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میشاقنامه اخلاق حرفه‌ای

دمای هوای مشهد

۲۷٪ رطوبت هوا

۳۶°

۲۲°

صبح ۲۸

ظهر ۳۲

عصر ۳۳

شب ۲۸

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۳۶:۴۴

نیمه شب شرعی ۲۲:۴۳:۴۶

اذان صبح فردا ۰۲:۳۶:۳۴

غروب آفتاب ۱۸:۵۱:۴۹

اذان مغرب فردا ۱۹:۱۲:۵۶

طلوع آفتاب فردا ۰۴:۲۲:۱۴

مقتل خوانی

شب دوم، برای نامه‌ها فکری بکن

بخشی از پرده قاضی شوکانی است که در واقعیت است از سفر مسلم و فرزندان و دستگیری و شهادت آنها. شرح فتح الله فولانی قاضی

چون نامه‌ها به یزید رسید و بر مضمون آن واقف شد غلامی را زید خوش نام او سرچون بخواند و گفت: ای سرچون واقعه ای افتاده است. سرچون گفت: چه واقعه ای؟ یزید گفت: مسلم بن عقیل به کوفه آمده است و جماعتی بر او جمع شده، از کوفه رو آتش این فتنه را فرو نشان و این کار را کفایت کن.

پیش از این ولایت به تو داده بودیم اکنون کوفه را هم به تو امانت دادیم و آن ولایت را در عمل تو آوردیم. مسلم بن عقیل را چنان طلب کن که مرد بخیل زر را که از او بیفتد، چون او را به دست آری هم در حال بکش و سر او، تو یقین بدان که از تو هیچ عذر قبول نکنم و نخواهم کرد. در امتثال این امر تعجیل کن. والسلام.

بریده‌ای از کتاب الفتح، اثر ابو محمد احمد بن ائیم کوفی

تجدید مزید و گذاری غف تجاری و بازاری شهربازی پارک ملت مشهد

جهت دریافت و تحویل اسناد

تا پایان وقت اداری تاریخ ۱۴۰۳/۰۴/۱۹

به آدرس:

مشهد خیابان سلمان فارسی - نیش سلمان فارسی ۲ پلاک ۴۲

شرکت همیاران شمال شرق

مراجعه نمایید.

امام حسین (ع): پنج خصلت است که در هر کس نباشد، بهره جندانی در او نیست: خرد، دین، ادب، حیا و اخلاق نیکو.

(حیة الامام الحسین (ع)، ج ۱، ص ۱۸۱)

خوشا به حال خیالی که در حرم مانده

هنوز شوق تو بارانی از غزل دارد..... نسیم یک سید آینه در بقل دارد
خوشا به حال خیالی که در حرم مانده..... و هر چه خاطر دارد از آن محل دارد
به یاد چایی شیرین کربلایی ها..... لبم حلاوت «احلی من العسل» دارد
چه ساختار قشنگی شکسته است خدا!..... درون قالب شش گوشه یک غزل دارد
بگو چه شد که من این قدر دوستت دارم؟..... بگو محبت ما ریشه در ازل دارد
غلامتان به من آموخت در میانه خون..... که روسای ما نیز راه حل دارد

سید حمیدرضا برقی

اول شخص

عاشقان را سر شوریده به پیکر عجب است

روایتی از یک شعر ماندگار به قلم عبدالجواد جودی، شاعر خراسانی عهد ناصری که در فرهنگ عزای حسینی جاودانه شده است

او می‌دوید و من می‌دویدم....

یک کتیبه سرخ تمام عرض صحنه را پر کرده است. از پریشانی صورت حاج محمود کریمی می‌شود فهمید ساعت، به وقت شام عاشورا است. به زحمت صدایش از گلو خارج می‌شود. ناله‌های دور و نزدیک، همگی در شور حقیقت واقعه، به التهاب افتاده‌اند. نام حسین روی کتیبه سرخ صحنه، مثل دست‌های مضطرب عزاداران در نسیم شام عزا، بی‌قراری می‌کند. حاج محمود، با صورت عرق کرده می‌خواند و مردم همگی زمزمه‌اش می‌کنند.

آن دم بریدم از زندگی دل
کآمد به مقتل، شمر سیه دل
او می‌دوید و من می‌دویدم
او سوی مقتل، من سوی قاتل....
دست‌ها به سینه می‌کوبد و انگار تمام هیئت دارند رد قدم‌های شمر
سیه دل را دنبال می‌کنند تا مقتل....

او می‌کشید و من می‌کشیدم....

کیب تا کیب آدم نشسته توی چماران و آن بالا روح... بزرگ، صورتش را با همان دستمال نخی سفید همیشگی پوشانده تا اشک‌ها را به یادگار در دل تاروپود پارچه پنهان کند. کتیبه‌های باریک و بلند، ستون‌های حسینی را پر کرده و تا چشم کار می‌کند به خط شکسته نوشته، «باز این چه شورش است که در خلق عالم است... سید محمد کوثری هم با همان شال عزای همیشگی دور گردن لاغر و نحیفش، ایستاده پشت میکروفن و دارد با حزن جگرسوز حنجره اش، مقتل را بار دیگر مرور می‌کند. او همان آنی که شمر خنجرش را از قلاف

او می‌برید و من می‌بریدم....

عبدالجواد نشسته توی قنادی کوچکش حوالی بازار سرشور ظهر شده و حالا صدای اذان از حرم امام رضا (ع) خودش را می‌رساند پشت دکان کوچک عبدالجواد. وضو می‌گیرد که مهبیای نماز ظهر شود که دلش جلوتر از خودش می‌رود کربلا. بوی خون را در هوا استشمام می‌کند. هرم گرمای زنده به صورتش شهیدا، دسته دسته مثل یک دشت شقایق، خاک بیابان را گلگون کرده‌اند. دیگر مردی در خیمه‌ها نیست. از دوردست، زنی عرب را می‌بیند ایستاده بر بلندترین تپه حوالی خیمه‌ها. دارد به سر و صورت می‌کوبد. صدای فریاد هایش، از لاله‌ها بیزیدبان بلندتر است. کمی آن طرف‌تر، آسمان از سرخی خون حسینی (ع)، به گریه افتاده. شمر کار را برابر چشمان زینب تمام کرده است. عبدالجواد حالا همان طور که اشک‌ها امانش را بریده، بیت‌ها را یکی پس از دیگری با خود تکرار می‌کند. او می‌برید و من می‌بریدم / او از حسین سر من غیر از او دل....

کمی آرام‌تر که می‌شود، پنج بیت تازه‌اش را ثبت می‌کند تا فراموشش نشود. عادت دارد آدم‌ها که می‌آیند دکانش، از شعرهای تازه‌اش بخواند. صله‌اش را هم نه از مردم که از همان اهل بیت (ع) می‌گیرد. می‌بششد با همین قنادی کوچک می‌گذرد. اما دلش می‌خواهد این شعرها، به قیمت چند قطره اشک خالص از چشمان عزاداران حسین (ع)، روزی دستش را بگیرد. خیر ندارد سال‌ها می‌آید و می‌رود و همین چند بیت ساده‌اش، هرسال ظهر عاشورا، تمام روضه‌های کوچک و بزرگ را به گودی قتلگاه می‌کشاند و انگار اگر زمزمه سوزناک و جمعی این شعر نباشد، عصر عاشورا به غروب نمی‌رسد....

دیوان میرزای جودی

از عبدالجواد جودی، سه هزار بیت در قالب یک دیوان باقی مانده که اولین بار سال ۱۲۶۰ ناصرالدین شاه دستور داد و میرزا سعید خان مؤتمن الملک، نایب‌تولیه آستان قدس همت کرد و در چاپخانه سنگی آستان قدس رضوی، به خط شفیع اعتماد التولیه به چاپ رسید. چهار سال بعد از آن هم در مشهد تجدید چاپ شد. اشعار این دیوان مشتمل بر اوزان و قالب‌های مختلف اعم از غزل و قصیده و رباعی برگرفته از آیات و قصص قرآنی و روایات

شعبی است که عموماً مضامینی در مدح حضرت رسول (ص)، امیرالمؤمنین (ع)، واقعه غدیر و عاشورا در آن به چشم می‌خورد. از مدینه تا مدینه، بخشی از دیوان اوست که از بی‌وفایی مردم کوفه و ستمگری فرماندهان لشکر یزید و مظلومیت سیدالشهدا (ع) می‌گوید.

موبک کلمات

آقای سفیر

گر داند به سمت نخل‌ها و اندیشید آب هم نباشد خنکای مشبک سا به ای دارند. به تاختی زیر سایه رسید، زین از گرده حیوان باز کرد و بوی عرق اسب در مشامش دوید. اسب از خنکای لغزش نسیم بر گرده و کفل هایش کیفور شد و پوست لرزاند و دم بادبزین کرد. حیوان پیوزه در آب چشمه برد و لاجرم نوشید. مرد هم سپس چکمه از پای درآورد و سر برهنه کرد و وضویی ساخت نماز عصر را می‌خواست قامت ببندد که سواری دیگر از راه رسید، چوب دستی داشت و بغچه‌ای نان و شیر شتر، مرد پرسید: از کجای آیی؟ پیر

دهنه اسب را در دست گرفته بود و به تاخت می‌رفت. برای مراقبت از شنباد صورت را پوشانده بود و هنوز عطر گیسوان طفلانش را به وقت وداع در مشام داشت، یال زیتونی و ورم کرده تپه‌ها را بالا و پایین می‌رفت و اگر خورشید این همه متواتر نمی‌تایید، می‌شد هزارگانه‌ای در قابی بسته بر خورد نخل را بر قلوه سنگ‌ها اسلوموشن کرد و جرقه حاصل از اصابت فلز و سنگ را دید و کیفور شد، ریه‌های او و اسپیش از هوای دم کرده بیابان پر و خالی می‌شد، هوا سنگین بود، چسبناک و کشدار و در دور دست صدای ناله گفتارهای پای به ماه می‌آمد.

چند نخل به دیدار آمدند، جمعی زلف فرو برده درهم، برای فرار از گرما حدس زد چشمه‌ایی باید باشند آن‌حوالی که سبز مانده‌اند، دهانه

گفت: از شهر هزار رنگ کوفه، مرد ریش خارا نده که در کوفه چه خبر؟ پیر خنده ای زد و نان جو به سر زانو شکست و گفت: هر روزشان یک رنگ است. نامه نوشته‌اند به حسین که بیایا که شترها شیر افشان اند و ماست با جاقوی بریم، بیایا که از یزید خسته ایم، بیایا و امیرمان باش. هر چه توی گویی. مرد لبخند زد: ایرادش چیست؟ پیر پاسخ داد: نمی‌شناسی شان انگار یک روده راست در شکم ندارند. می‌گویند حسین پسر عمیش مسلم را فرستاد اوضاع را تمسیت کند و به حسین بنویسد که

اوراق حسینی

۲۳ روزه، ۲۳ روایت

دغدغه‌های متفاوت نویسندگان و تعلقشان به انواع طیف‌های فکری است که در نهایت باعث شده روایتشان از پدیده عاشورا منحصر به فرد شود و عاشورا نقطه مشترک آن‌ها باشد.

در کتاب «کاشوب» که به عنوان کتاب سال عاشورا نیز انتخاب شده است، نویسندگان تلاش کرده‌اند گزارشی صادقانه و عینی از روضه‌هایی که شنیده‌اند بدهند، روضه‌هایی

کتاب «کاشوب» که توسط نشر اطراف منتشر شده است، دربردارنده بیست و سه روایت از نویسندگان مختلف است که با دیدگاه‌هایی متفاوت درباره نسبت خودشان با محرم و روضه‌های این ماه نوشته‌اند.

این جستارها با زبانی ساده و لحنی صمیمی نوشته شده و هر کدام به نوعی رد پای اقلیم و تجربیات زیسته نویسندگان را در خود دارد. آنچه این اثر را متمایز می‌کند، نگارش متکثرو